هوالعلیم

معنای حق و یاطل و اختصاص اربعین به سیدالشهداء علیه السلام

شرح حدیث عنوان بصری – حسران و بطالت عمر – جلسه۱۱۵

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّي الله علي سيّدنا و نبيّنا أبي‌القاسم محمّد
وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق علیه‌السّلام در تتمهٔ فرمایشاتشان به عنوان بصری می‌فرمایند: «و لا يَدَعُ أيّامَهُ باطلاً؛ نباید روزگار خود را به بطالت بگذراند»، پس از اینکه فرمودند: «**نباید در مطلب خودش به‌دنبال تفاخر و تکاثر باشد.**» نباید در عملی که انجام می‌دهد به دیگران فخر بفروشد و نباید نسبت به کارهایی که می‌کند، مباهات کند که ما این کارها را انجام می‌دهیم و این کارها را می‌کنیم و یا اینکه آنچه را که از نعمت‌های الهی در دست مردم است، به‌خاطر عزت و بزرگ‌منشی و به‌خاطر استعلاء (برتری جویی بر دیگران) نخواهد. که راجع به این فقرات خدمت رفقا صحبت شد.

و عرض شد منظور امام صادق علیه‌السّلام این نیست که این شخص آنچه را که در اختیار مردم از معاصی و از امور حرام بَیّن و روشن است، آنها را بخواهد و دلیلی ندارد. شخص دزد و سارق آنچه را که به‌دست آورده است، حرام است. حالا امام که نمی‌فرمایند به‌اینکه این شخص آنچه را که در دست این سارق رسیده و به دست این دزد اندوخته شده است، آنها را بخواهد، این معنا ندارد. یا اینکه فرض کنید که اگر شخصی از روش حرامی به يك مال رسیده است، مثلاً قضاوت به حرام کرده است و مالی به‌دست آورده است، در قضاوت رشوه گرفته است و حکم را به‌نحوی به طرف یکی از دو طرف جاری کرده است، این مال سُحت است و حرام. معنا ندارد که امام صادق علیه‌السّلام بفرماید که انسان دنبال يك چنین چیزهایی برود، و تفاخر و تکاثر اصلاً در آن معنا ندارد. آن از اصل حرام است و جهنم و عقاب الهی است و از اصل موجب خسران و بدبختی و مخالفت با حکم ظاهری و بتّی شرعی است.

یا اینکه فرض کنید شخصی به‌واسطهٔ قهر و غلبه و ظلم بر افراد و قتل و تهمت بر افراد و اقران خودش به منصبی می‌رسد، مانند حکّام و پادشاهان که از هیچ تهمتی برای رسیدن به مطلوب دریغ ندارند و از هیچ قتلی و از بین بردن افراد سر راه خودشان، ابایی ندارند. حالا امام بفرماید سالك نباید چنین ادعایی بکند، این خیلی بی‌معناست و هیچ توجیهی برای این مطلب نیست. فرض کنید که یکی مانند مغول یا چنگیز یا همین حُکّام ظالم مثل تیمور و امثال‌ذلك که اینها بنای حکومتشان بر سفك دماء و از بین بردن افراد و قتل و غارت و وحشی‌گری و از بین بردن اعراض و نوامیس مردم استوار بوده است، حالا امام بفرماید که انسان چنین حکومتی را نباید تقاضا کند. خب بفرمایید شما تقاضا هم بکنید تا ببینید چه گیرتان می‌آید، ایرادی ندارد!

بلکه مقصود امام علیه‌السّلام در این‌گونه موارد، آن موقعیت‌هایی است که يك صورت ظاهر شرعی دارد. یعنی فرض کنید که شخص از راه حلال به مال و منالی رسیده است، و انسان تقاضا کند ای کاش من هم جای او بودم که به چنین مالی دسترسی پیدا می‌کردم، این غلط است. یا اینکه فرض کنید که شخص از راه صحیح به منصبی رسیده و به موقعیتی رسیده و مرد دانشمندی بوده است و در حرفه و مهنهٔ خودش سرآمد بوده؛ حالا او را رئیس سازمانی کرده‌اند، رئیس بیمارستانی کرده‌اند، رئیس دانشگاهی کرده‌اند، رئیس حوزه‌ای کرده‌اند، رئیس مجمعی کرده‌اند، رئیس جای تجارتی کرده‌اند، رئیس مدیریتی کرده‌اند که رسیدن به آنجا از نظر ظاهر اشکال ندارد، امام می‌فرماید: نباید دنبال این قضیه بروی. باید بالاتر از این فکر کنی و به بالاتر از این بیندیشی. ای کاش به‌جای او بودم یعنی چه؟! برو خدا را شکر کن که به‌جای او نیستی و این همه وزر و وبال دامن تو را نخواهد گرفت. دو روز در این دنیا می‌توانی در این مناصب بمانی، روز سوم را چه می‌کنی؟! روز سوم را چگونه می‌توانی به‌سر بیاوری؟!

یا اینکه فرض کنید که انسان به یك مرتبهٔ علمی دست پیدا کند. در مقدمهٔ کتاب *توحید علمی*، مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در احوالات مرحوم آقا سید احمد کربلایی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمایند که ایشان در یك مرتبه‌ای بود که شبههٔ مرجعیت ایشان پس از مرحوم میرزای شیرازی (میرزای دوم) مطرح بود.[1] یعنی ایشان از نظر علمی در چنین حدی بود. درعین‌حال اهل توحید بود و اهل عرفان بود و آن مرام و ممشای حوزوی خود را در مسائل توحیدی پیاده می‌کرد و این خیلی مسئلهٔ مهمی است!

چگونگی سیر و سلوک راه خدا بدون خدا و با خدا

آنچه که امروز و جلسات دیگر می‌خواهیم به آن بپردازیم، این نکته است که چطور می‌شود انسان راه خدا را بدون خدا برود و چطور می‌شود انسان راه خدا را با خدا برود؟ همان راه خدا را می‌رود، ولی هیچ از خدا در آن راه، خبری نیست. همان عمل را انجام می‌دهد، ولی در آن عمل خدایی وجود ندارد. ضمیر او از اتصال به مبدأ تُهی است، سِرّ او از اتصال به توحید خالی است. خدا، می‌گوید ولی در این خدای او، شیطان نهفته است. نماز می‌خواند، ولی در این نماز به بت‌های درونی و هواهای خود سجده می‌کند. در محراب و منبر به تبلیغ دین اشتغال دارد، ولی تمام این تبلیغات برای بزرگداشت خود و شخصیت خود توجیه شده است.

ذکر احوالی از مرحوم آقا سید احمد کربلایی رضوان الله علیه

مرحوم کربلایی، عارف نامداری بود که اشتغالش را به علوم آل محمّد در راستای تحقیق اهداف اهل بیت علیهم‌السلام به‌کار گرفته بود. و این، نکتهٔ امتیاز بین ایشان و بین سایر افرادی بود که کم و بیش در این جلسات از آنها صحبت شد. این مرد وقتی که برای او شبههٔ مرجعیت می‌خواهد پیش بیاید، چنین شخصیتی می‌فرماید: «اگر قرار است که شخصی به‌واسطهٔ مرجعیت به جهنم برود، مَن بِه الکِفایة بحمدالله موجود است.»[2] یعنی به‌واسطهٔ مرجعیت و گرفتاری به امور کاذب دینی مردم، نه امور حقیقی‌شان، و اشتغال کاذب و انصراف از خود، اشتغال به امور دینی به بهای از دست دادن امکانات خود و اوقات خود و اتصال خود و پرداختن به خود، این راهی جز جهنم نیست.

خیلی عجیب است که چطور انسان می‌تواند با حفظ موقعیت‌های اجتماعی، آن واقعیت را برای خود لحاظ کند و چطور انسان به‌واسطهٔ اعتبارات اجتماعی، آن حقیقت و واقعیت را از خود نفی کند و از خود سلب کند! ما باید خیلی حواسمان را جمع کنیم و خیلی باید مواظب باشیم که اشتغال به امور دنیا یعنی اموری که در این دنیا واقع می‌شود ـ نه‌اینکه مقصود از امور دنیا، امور لهو و لعب و تفاخر و تکاثر و امثال ذلك است، [بلکه] آنچه را که خدای متعال در این دنیا از باب تکلیف و وظیفه برای هر شخصی مقرر کرده است ـ ما را از آن حقیقت باز ندارد و از آن واقعیت باز ندارد.

مقصود امام صادق علیه‌السّلام در این عبارات عجیب و غریب این نکته است که به ما هشدار دهد که چگونه اشتغال به امور دنیا ـ حتی اموری که ممدوح است و اموری که از نظر ظاهر ایرادی به آن نیست، اموری که از نظر ظاهر قابل توجیه است، صبغه و لون الهی دارد، رنگ الهی دارد، به هر کس که بگویند می‌پسندد و تمجید و تحسین می‌کند ـ و چطور در نفسِ اشتغال به دنیا، انسان از خدا غافل است و هیچ بهره‌ای ندارد.

---

[1] رجوع شود به ***توحید علمی و عینی***، ص ۲۳.

[2] رجوع شود به ***توحید علمی و عینی***، ص ۲۳.

امروزه، وسایل و مخترعات باید در راستای تکامل و آرامش افراد باشند

من يك مثال را برای رفقا خیلی زدم و خیلی می‌زنم و الآن هم این را می‌گویم و چندی پیش هم عرض کردم. انسان از این وسایلی که می‌خواهد استفاده کند و این وسایلی که امروزه به‌دست می‌آید و کشف می‌کنند، اختراع می‌کنند، درست می‌کنند. تمام اینها برای چیست؟ برای خدمت به اهداف و امور و مایحتاج انسان است که در اینجا به‌کار ببرد. یکی از این وسایل فرض کنید که وسیلهٔ سواری است، ماشین سواری است. انسان ماشین را می‌گیرد، وسیلهٔ سواری و نقلیه را می‌گیرد برای اینکه به کار و حاجتش برسد. حالا همین وسیلهٔ سواری، انسان را در دام خودش گرفتار می‌کند؛ نشسته و می‌خواهد استراحتی بکند، يك‌دفعه زن و بچه می‌گویند: «آقا ما را اینجا ببر! حالا که ماشین گرفتیم پس در آنجا هم شرکت کنیم، حالا که ماشین داریم پس برویم در آن جشن هم شرکت کنیم، حالا که ماشین داریم پس يك مسافرت دو روزه هم برویم.» می‌گوید: «بابا صبر کن! خسته‌ام، بگذار استراحت کنم.» می‌گویند: «نه نمی‌شود! حالا که ماشین داریم دیگر چه عذری داری؟ دیگر چه بهانه‌ای می‌توانی بیاوری؟» درست! همین ماشین، انسان را از خود می‌گیرد و به خود مبتلا می‌کند، درحالی‌که ماشین يك وسیلهٔ نقلیه است.

فرهنگ صحیح استفاده از موبایل

یکی از این وسائل همین موبایل است، همین تلفن‌های موبایل! این وسیله خیلی وسیلهٔ خوبی است. انسان در خیلی از اوقات دسترسی به تلفن ندارد و نیاز دارد. ولی همین‌که موبایل در جیب انسان می‌آید، انسان مانند آدم‌های معتاد و هروئینی که هستند، معتاد خود موبایل می‌شود، هر کسی زنگ می‌زند فوری گوشی را برمی‌دارد. حالا اگر فرض کنید که بندهٔ خدا يك جایی می‌رفت، کاری نداشت و از مسافتی می‌رود و به جای دیگر می‌خواهد برسد، و در ماشین که تلفن نیست، و این بندهٔ خدا راحت برای خودش می‌رود، در افکار خودش، در حال خودش، در سکوت و آرامش خودش است، اما تا صدای موبایل بلند می‌شود، يك‌دفعه از آن طرفِ خط يك نفر تلفن می‌کند و همهٔ اعصاب این را به‌هم می‌ریزد. خب این چه وسیله‌ای شد؟! حالا خدا نکند که انسان این وسیلهٔ موبایل را خاموش بکند، باید بیاید حساب و جواب بدهد؛ آقا موبایلتان خاموش بود! چه شده، چه قضیه‌ای هست و دیگر تا همین حد مطلب را نگه داریم و لابدّ آقایانی که مبتلا هستند، خودشان بهتر می‌دانند. این موبایل يك وسیله‌ای برای ابتلاء شده است.

به قول یکی از دوستان مرحوم آقا که می‌گفت: «رفتیم فلان وسیله را بخریم، فلان وسیله ما را خرید.» آدم می‌رود موبایل بخرد، موبایل او را می‌خرد. یعنی چه؟ یعنی تمام زندگی او را در اختیار خودش قرار می‌دهد. موقع نماز، همین‌که می‌خواهد نماز بخواند، موبایل زنگ می‌زند. زنگ زدن همان و فوت نماز همان، حالا متوجه شدید؟!

تا می‌خواهد به يك مطلب گوش بدهد، جلو می‌آید و نیم ساعت صحبت می‌کند؛ همین‌که می‌خواهد مطلب را بشنود، يك‌دفعه موبایل زنگ می‌زند، اگر برندارد باید الك و فلك را به‌هم ببافد و اگر بردارد، تمام مطالبی که به گوشش رسیده، همه ازدست می‌رود. انسان با خاطر ناآرام که نمی‌تواند چیزی بفهمد، و با خاطر مشوّش که چیزی در ذهنش نمی‌رود. پس این خودش برای انسان يك بلا می‌شود، بلا!

هر مسئله‌ای باید فرهنگ خاص خود را داشته باشد

اینکه من خدمت رفقا عرض می‌کنم ما باید برای هر چیزی يك فرهنگ خاص خودش را داشته باشیم، برای همین است که انسان این وسایل امروزی یا غیر امروزی را به‌جای اینکه در راستای اهداف و تکامل خودش به‌کار بگیرد، خود اینها می‌آیند و بلای برای آرامش انسان و بلای برای آسایش انسان

و بلای برای حرکت انسان می‌شوند و حرکت انسان را متوقف می‌کنند و آرامش انسان را متوقف می‌کنند.

غنیمت شمردن توفیق حضور در مجلس بزرگان

حالا ما این حرف‌هایی که می‌زنیم، خب ما مثل رفقا در همین جمع دوستانه و محفل انس این مطلب را می‌گوییم و بنده مسایلی را در زمان مرحوم آقا در کنار مرحوم آقا دیدم. یادم است در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ آن مرد بزرگ و آن رجل الهی با آن وقتی که داشت و با آن موقعیتی که داشت، بعضی از افراد از شهرستان‌ها برای دیدن ایشان می‌آمدند و ایشان مشغول صحبت با آنها و اختلاط با آنها و گرم گرفتن با آنها می‌شد که یك‌مرتبه تلفن زنگ می‌زد. چه شد؟! شریك این آقا، چای‌فروش در طهران است و ایشان شماره تلفن این آقا را داده و تلفن می‌زند. از جلوی مرحوم آقا بلند می‌شد و می‌رفت که جواب شریکش را بدهد. التفات می‌کنید! کار به کجا باید برسد! و ایشان هم چیزی نمی‌گفتند؛ مثلاً می‌فرمودند: «آقا بفرمایید، بفرمایید بالأخره به شما تلفن کردند، جواب بدهید.»

گاهی از اوقات مسئله بالاتر از این بود. در بین صحبت از آقا اجازه می‌گرفت؛ چون با فلان شخص قرار دارد، بلند می‌شد و می‌رفت و تلفن می‌زد. می‌گفت: «آقا اجازه می‌فرمایید من یك تلفن بزنم.» این قضیه چیست؟ حساب است دیگر. آن‌وقت ما توقّع داریم که راهی هم به پیش ببریم، توقع داریم که قدمی هم برداریم.

اینجاست که بزرگان بر این نکته تأکید می‌کنند که نباید این ابزار برای سالك راه خدا، به صورت دام و شبکه قرار بگیرد و بلکه انسان باید شبکه‌ها را به‌دست بگیرد و دام را باید به‌دست بگیرد و خودش در این دام نباید بیافتد، خودش در این شبکه نباید قرار بگیرد. وسیله دارد، باید آن وسیله را در راه خودش مصرف بکند. اگر یك ماه هم این وسیله در گاراژ است، بماند. آنجا من نمی‌خواهم بروم یا با وسیله نمی‌خواهم بروم. وسیله داریم، صدتا هم داریم ولی من نمی‌خواهم استفاده کنم. موبایل دارد و نمی‌خواهد بردارد، نباید بردارد. مگر دلیل بر این است که هر کسی که موبایل دارد، در هر وقتی بتواند بردارد. در بسیاری از اوقات، انسان در عالم ذهن مشغول به افکاری است که نباید آن افکار را ازدست بدهد.

یك‌وقت من در همین حدود یك ماه پیش در مشهد مشرف بودم، مشغول نوشتن همین *رسالهٔ اربعین* که إن‌شاءالله به‌زودی، البته لولاالبداء از طبع خارج بشود و رفقا نسبت به مسائلش اطلاع پیدا بکنند. در این رساله صحبت بر این است که اربعین فقط اختصاص به سیدالشهداء علیه‌السّلام دارد و البته این مسئله در زمان‌های سابق هم نبوده است. یعنی علمای سابق نسبت به مسئلهٔ اربعین اصلاً توجهی نداشتند و این از حدود صد، صد و پنجاه سال پیش به این‌طرف رسم شده و متأسفانه خود اهل علم بیش از همهٔ افراد بر این مسئله پافشاری دارند.

سه روز اقامهٔ مجلس ترحیم برای متوفّی وکیفیت مجالس ترحیم

مسئلهٔ اربعین یك بدعت اسلامی است که در شیعه به‌وجود آمده است و ما اربعین نداریم. مرده که مرده، خدا رحمتش کند، یك فاتحه بخوان و تمام شد و رفت. آنچه که ما در فرهنگ شیعه باید به آن تمسك کنیم، احیای ذکر اهل بیت است نه احیای ذکر پدر و پدر بزرگمان و فلان خواننده و فلان موسیقی‌دان و فلان شخص و این حرف‌ها نیست. ما در فرهنگ شیعه این مطالب را نداریم. در فرهنگ شیعه وسنی این است که رسول خدا فرمودند: **«سه روز مجلس ترحیم بگیرید.»**[1] آن هم نه بزرگداشت،

[1] *الکافی*، ج ۳، ص ۲۱۷؛ *عوالی‌اللئالی*، ج ۱، ص ۱۰۷.

تجلیل را هم می‌گویند بزرگداشت! ما در اسلام مجلس تجلیل و بزرگداشت نداریم و ما مجلس ترحیم داریم. آن طرف رفته و هشتش گروی هشتادش است، و باید برایش طلب مغفرت کرد، حمد و توحید خواند. یال و کوپال و درجه و منصب و مدیر فلان اداره و وزیر و این حرف‌ها به درد آن دنیای او نمی‌خورد. ما چرا خودمان را بدبخت سایر افراد بکنیم و دنیای خودمان را خراب بکنیم. او رفته و دارد حساب و کتاب خودش را در آنجا پس می‌دهد، حالا بگوییم یال و کوپال داشته، وزیر بوده است! خب بوده که بوده! چقدر کارش برای خدا بوده است؟ آیا در وقتی که در میز ریاستش می‌نشست به خدا فکر می‌کرد یا به موقعیت خودش فکر می‌کرد؟ ما باید راجع به این مسئله در مجالس ترحیم صحبت کنیم. نه‌اینکه آقا، این بوده است و این بوده است و چه بوده است و آن واعظ هم که بالای منبر می‌رود، و تمام اول و آخر مطالب در همین قضایا می‌گذرد. و اگر حقّ مطلب را اداء نکند مورد بی لطفی و بی‌مهری صاحبان عزا واقع می‌شود و دیگر او را برای مجالس بعد دعوت نمی‌کنند و او هم هرچه بتواند در این‌موقع سنگ تمام می‌گذارد. تمام اینها برخلاف شرع است.

ما در شرع، مجلس ترحیم داریم. یعنی مجلسی قرار بدهید و بروید طلب مغفرت کنید، حمد بخوانید. او الآن به چه احتیاج دارد؟ به تعریف‌هایی که من بالای منبر از او می‌کنم یا به آن حمدی که دستور داریم که طبقی از نور می‌شود و ملائکه برای او می‌برند؟! به کدام یك از اینها نیاز دارد؟! ما به کجا داریم می‌رویم؟!

اربعین یک بدعت و خلاف سنّت است

امروزه در شیعه بسیاری از مسایل و سُنن بر خلاف سنت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم انجام می‌شود. مسئلهٔ اربعین سابقه ندارد. بیش از دویست و شصت و پنج سال دوران امامت ائمه علیهم‌السلام بود، آیا یك مورد در روایات داریم ائمه گفته باشند که برای مرده‌هایتان اربعین بگیرید؟! آقا! دویست و شصت و پنج سال، یك هفته و یك ماه نیست! بیش از دو قرن و نیم دوران خلافت الهی ائمه علیهم‌السلام بوده است. آیا یك مورد داریم که امام رضا علیه‌السّلام به کسی فرموده باشد: برو برای پدرت اربعین بگیر؟! هر روز هم یکی می‌مرده است، مسئلهٔ مرگ و میر هر روز بوده است؛ یا کسی خاله‌اش می‌مرده است یا عمه‌اش می‌مرده است، از اصحاب می‌مردند، پدرش می‌مرده است. این طور نبوده که هر صد سال که بگذرد یکی بمیرد.

مبتلیٰ‌به‌ترین مسئله در زمان ائمه علیهم‌السلام همین مسئلهٔ مرگ و میر بوده است. افراد فوت می‌کردند، از اصحاب فوت می‌کردند. نه‌تنها برای اصحاب، آیا یك مورد داریم که ائمه علیهم‌السلام گفته باشند که برای پدرمان اربعین بگیرید؟! موسی بن جعفر علیهماالسلام فرموده باشد که برای پدرم امام صادق علیه‌السّلام اربعین بگیرید. آیا بوده است؟! آیا برای أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام بوده است؟! آیا برای خود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم بوده است؟! کجا بوده است؟! پس ما این اربعین را از کجا درآوردیم؟! آخر برای چه؟! اگر یك شخص از مخالفین ما از برادران اهل سنت بیاید و بگوید: این مجالسی که شما به گفتهٔ خودتان تشکیل می‌دهید، آیا در کتب اهل بیت شما هست یا نه، چه جوابی داریم بگوییم؟!

می‌گوییم به‌خاطر طلب رجاء و به‌خاطر ثوابش است. می‌گوید: در هفتاد روز بگیرید، چرا می‌خواهید در اربعین بگیرید؟ سر بیست روز بگیرید.

بنابراین مسئلهٔ اربعین فقط اختصاص به سیدالشهداء علیه‌السّلام دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «**سه روز ترحیم بگیرید**» والسلام!

توصیهٔ مرحوم علامه در چگونگی انعقاد مجالس ترحیم ایشان

پدر ما فرمودند: «چون رسول خدا فرموده و سنت بر سه روز است، شما هم باید برای من سه روز بگیرید؛ آن هم در منزل.» و همهٔ اینها را برای من فرمودند که نه از یال و کوپال و نه از کتاب‌های من بگویید، نه از اینکه چند نفر شاگرد دارد و چند نفر مرید دارد، در آنجا منبری هم صحبت نکند، فقط روضه سیدالشهداء علیه‌السّلام و قرآن همین!

این را می‌گویند مرد الهی! در بیمارستان که بودند به خود من وصیت فرمودند: «سه روز ترحیم می‌گیرید، آن هم نه عزا، فقط ترحیم»، حالا بقیه‌اش بماند، و بعد از سه روز دیگر تمام، تمام! ایشان فرمودند: «نباید سال بگیرید.» و در خصوص اربعین هم فرمودند: «این بدعت است و جایز نیست کسی این کار را انجام بدهد.» و ما هم نگرفتیم.

من در مشهد راجع به این قضیه داشتم می‌نوشتم، یك‌مرتبه در باز شد و یك نفر آمد و گفت: «فلانی این مسئله اتفاق افتاده است.» تا این مطلب را گفت، یك چیزی در ذهنم بود و رفت که رفت. گفتم: مگر من نگفتم وقتی در اتاق کار و مطالعه هستم، کسی حتی نباید در بزند؟! گفتم: مگر من نگفتم وقتی در اتاق کار هستم، هر کسی آمد بگویید: «نیست!» من دیگر در آنجا کأنّه در منزل نیستم. چرا؟ چون انسان احتیاج به آرامش دارد. هیچ، تمام شد و مطلب از دست رفت! حالا کی دوباره آن قضیه برگردد، آن چیزی که در ذهن بوده، دوباره در روال خودش پیدا بشود و برگردد یا برنگردد! حالا انسان آمده با همین ابزار و آلات، آسایش خودش را، فکر خودش را، همه چیز خودش را از بین برده است. این که نشد کار.

خدا رحمت کند یکی از اطباء قدیم که مرحوم آقا و ما پیش او می‌رفتیم، مرحوم دکتر ناصر اتفاق بود. از اطباء بسیار مشهور بود که در همین طهران بود. ما برای ناراحتی‌های معده پیش او می‌رفتیم. ایشان هم همین‌طور ناراحتی قلب و داخلی و عروق داشتند و پیش او می‌رفتند. و او خیلی آدم عجیبی بود و وقتی چشم ایشان به مرحوم آقا می‌افتاد، انگار اصلاً دیگر مریضی ندارد. مریض‌هایش هم از هفت، هشت و ده تا بیشتر تجاوز نمی‌کردند یعنی بیشتر آنها می‌دانستند بااینکه خیلی می‌آمدند. یك مرتبه یادم است با مرحوم آقا در مطب ایشان رفتیم، و ایشان چهار ساعت شروع کرد به صحبت کردن. یعنی ایشان از ساعت هشت تا ساعت دوازده صحبت می‌کرد. حالا این مریض‌های بیچاره همین‌طور آنجا ماندند. و در آخر، آقا را معاینه کرد و بیرون آمد و گفت: من خسته شده‌ام! به طبقهٔ بالا رفت و خوابید. گفت: «بروید فردا بیایید.»

آثار سوء و مخرّب اکتشافات و اختراعات بشر

ایشان از اطباء جهانی بود، حرف‌های خوبی می‌زد ولی حرف‌های قابل تأمّل و دارای اشکالی هم داشت. یکی از حرف‌هایی که آن روز می‌زد این بود که آقا ما آمدیم یك حلبی را خریدیم، و خودمان را در آن گرفتار کردیم. به ماشین می‌گفت: «حلبی!» می‌گفت:

> یك حلبی خریدیم و خودمان را در آن گرفتار کردیم و همین‌طور داریم دور طهران می‌چرخیم و زندگی و همه چیزمان را گرفته است.

راجع به اکتشافات و اختراعات و مسائل روزمرهٔ امروزی که انتقاد می‌کرد؛ یك مسئله این بود که ما با دست خودمان، آرامش خودمان را گرفتیم؛ این شخصی که باید قدم بزند و راه برود و ورزش کند، این شخص آمده و به‌جای این کار، سوار ماشین می‌شود. شخصی که الآن باید در منزل بنشیند و احتیاج به آرامش دارد ـ خیلی حرف‌های خوبی می‌زد، بسیار حرف‌های خوبی بود، همین حرف‌هایی که ما داریم می‌زنیم ـ فکرش احتیاج به آرامش دارد، از سر کار برگشته است، یك‌دفعه زن و بچه می‌گویند که آقا! ما را به پارك ببر. اسم ماشین را گذاشته بود: حلبی. می‌گفت:

حلبی گرفتیم و خودمان را در آن حلبی محبوس کردیم و در سرما و گرما مرتّب دور خودمان می‌چرخیم، و عمر خودمان را تلف می‌کنیم.

حالا ما اینها را به‌عنوان مقدمه و حواشی ذکر کردیم. البته نه‌اینکه اینها حواشی است بلکه همهٔ اینها اصل است و باید روی همهٔ اینها توجه کرد و انسان متوجه بشود و حقیقت خودش را باز یابد و از نقصان‌ها و کوتاهی‌ها جلوگیری کند.

امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند که یك سالك راه خدا که خدای متعال این عمرش را به‌عنوان امانت به دست او سپرده است، نباید در مواردی بگذارند که خدا برای او تقدیر نکرده است. آرزوی مطالبی را بکند که خداوند برای او تقدیر نکرده است، نه‌اینکه حرام باشد. آن که حرام است اصلاً بحثی نیست. خواستِ مسائلی را داشته باشد که خدای متعال برای او تقدیر نکرده است و اینها را برای او به‌وجود نیاورده است.

مراد امام صادق علیه‌السلام از عبارت: «وَلا يَدَعُ أيّامَه باطِلاً»

بعد امام می‌فرماید: «وَ لا يَدَعُ أيّامَه باطلاً؛ نباید روزگار خود را به بطالت بگذراند.» این عبارت یعنی چه؟ طبعاً رفقا با توجه به مطالب گذشته، حقیقت این عبارت دستشان آمده است، و همه مقصود امام علیه‌السّلام را متوجه می‌شویم که ایام چگونه به بطالت نباید بگذرد. کأنّ می‌توان نتیجه گرفت که این عبارت می‌تواند ماحصل و معلول و نتیجهٔ آن دو عبارت قبل باشد. یعنی کسی که دنیا را برای تفاخر و تکاثر نخواهد، و آنچه را که در دست مردم است به‌عنوان بزرگ‌منشی و عزت طلبی طلب نکند، طبعاً دنیای او دیگر به بطالت نخواهد گذشت. اما اگر یك‌قدری در این زمینه توضیح داده بشود به نظر می‌رسد که بد نیست. امروز نسبت به معنای بطالت توضیحی می‌دهیم تا جایی که وقت اقتضاء کند و إن‌شاءالله در جلسات بعد، مصادیقی که ممکن است انسان را به بطالت بکشاند و کیفیت احتراز و اجتناب از آن راه‌ها، برای رفقا و دوستان عرض می‌شود.

تأکید بر عدم گذران عمر بر بطالت در کلام بزرگان

در عبارات همهٔ بزرگان این مسئله به چشم می‌خورد که روزگارت را به بطالت نگذران! اگر در نوشته‌های اولیای خدا، عرفای الهی، مطالعه کنید و ببینید، و اگر در اشعار عرفای الهی و اولیای پروردگار و اهل توحید دقت کنید، همه روی این نکته توجه کرده‌اند که انسان نباید اوقاتش را به بطالت بگذراند. نمی‌گویند: گناه نکن، می‌گویند: عمرت را به بطالت نگذران. نمی‌گویند: قصد قربت داشته باش، می‌گویند: عمرت را به بطالت نگذران. نمی‌گویند: از حرام اجتناب کن، چون آن مسائل برای افراد روشن است. احکام الهی، حرمت، وجوب، کراهت، استحباب، همهٔ اینها برای افراد روشن است. در این مسئله چه چیزی مخفی است که این‌قدر بزرگان نسبت به آن تأکید می‌کنند که عمرت را به بطالت نگذران! عمرت را به لهو و لعب نگذران! عمرت را به حقیقت بگذران نه به مجاز!

بیان معنای حق و باطل بر اساس آیهٔ ﴿أَنَّ اللهَ هُوَ الحَقُّ﴾

معنای باطل چیست و معنای حق چیست؟ حق به چه گفته می‌شود و باطل به چه گفته می‌شود؟ در چه مسیری اگر انسان باشد، حق است و در چه مسیری اگر انسان باشد، باطل است؟ آیهٔ شریفهٔ قرآن این مسئله را به خوبی برای ما مشخص می‌کند: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ

﴿ٱلۡبَٰطِلُ﴾؛[1] «حق فقط اختصاص به پروردگار دارد.» ﴿أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ﴾؛ «حق خداست.» نمی‌فرماید: ملائکه حق‌اند، انبیاء حق‌اند، دنیا حق است، آخرت حق است، بهشت حق است، گرچه همهٔ اینها حق است ولی حق را منحصر در الله می‌کند. ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ﴾؛ خدا حق است. مگر قرار بر این است که خدا باطل باشد؟ خدای متعال چه مقصودی از این تعبیر دارد؟ چرا نفرمود: راه خدا حق است؟ چرا نفرمود: نعمت‌های الهی حق است؟ چرا نفرمود: بهشت حق است؟

مثل اینکه بعضی‌ها من‌باب‌مثال در بعضی از این تعابیر و در آیات قرآن قائل به توجیه هستند و می‌گویند: «این معنا با ذات پروردگار که سازش ندارد.» مثلاً در آیهٔ قرآن هست که:

﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْۘ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ﴾؛[2] «یهود می‌گویند: دو دست خدا بسته است. خدا کاری نمی‌تواند انجام بدهد. خدا می‌فرماید که نه! دست خدا باز است.»

گفته می‌شود که خدا دست ندارد، پس منظور از این دست، اراده و مشیت خداست.

تفسیر آیهٔ شریفه: ﴿وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾

یا اینکه می‌گویند:

﴿وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا﴾؛[3] «در روز قیامت خدا می‌آید و ملائکه صف در صف در روز قیامت حضور پیدا می‌کنند.»

کدام ملائکه؟ ملائکه‌ای که تمام اینها در این دنیا یك‌یك، تمام کارهای ما را در آن قوای ملکوتی خودشان به‌عنوان پرونده نگه داشتند. تمام اینها را نگه می‌دارند.

بیان کیفیت ثبت اعمال، توسط ملائکه و مشاهدهٔ خود آن اعمال در روز قیامت

الآن من صحبت می‌کنم، تك‌تك از دوستان مطالب بنده را می‌شنوند. به تعداد هر کدام از ما، هزارها ملك تمام نقاط وجودی و اعمال ما را الآن دارند یك به یك ضبط می‌کنند؛ نگاهی که شما به من می‌کنید، تفکری که نسبت به مطالب من دارید، انعکاس و عکس العملی که از صحبت‌های من در اذهان شما پیدا می‌شود، تمام این‌ها را الآن ضبط می‌کنند؛ حالتی که من در موقع صحبت الآن به خود گرفتم، تا چه‌قدر نسبت به مطلب حریت و آزادی دارم؟ آیا مطلبی را که به صلاح من نیست برای شما می‌گویم یا نمی‌گویم؟ آیا در بیان مطلب برای خودم جا می‌گذارم و کتمان می‌کنم یا نه؟ آیا در ادای صحبت، طوری صحبت می‌کنم که به منافع دنیوی و شخصیت من، لطمه بخورد یا نخورد؟ الآن ملائکه تمام اینها را در پروندهٔ من ضبط می‌کنند، در پرونده‌ای که برای خودشان است. یعنی قوای مجرد ملائکه به‌واسطهٔ ضمیر و به‌واسطهٔ صور ملکوتی و مثالی که شخص در این دنیا موجِد و مُولّد آن صور است، [به آن مسائل دسترسی پیدا می‌کنند و] همهٔ آن صور در پروندهٔ ملائکه ثبت است. لذا می‌فرماید: ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ﴾؛ تمام ملائکه‌ای که در اینجا پرونده‌ها را در خودشان گرفتند، آنجا حضور پیدا می‌کنند.

شمای گوینده وقتی که صحبت می‌کردی یك‌دفعه این معنا به نظرت آمد، ولی دیدی چون به فلان

---

[1] سوره حج (۲۲) آیه ۶۲.

[2] سوره مائده (۵) آیه ۶۴.

[3] سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲.

جای زندگی‌ات برخورد می‌کند، نگفتی و رد شدی و کلام دیگری گفتی. ای داد بیداد، درست است! شمایِ شنونده وقتی که این مطلب را شنیدی، چون این مطلب به خود شما برخورد می‌کرد، آمدی و نسبت به توجه به این مطلب گذشتی و به خود نگرفتی؛ گفتی: «ببینیم آقا بعد از این چه می‌خواهد بگوید»، این هم ثبت است! می‌آورند و می‌گویند: بفرمایید، شما در ساعت پنج دقیقهٔ به یازده به‌وقت جدید ـ آنها هم وقت جدید در حسابشان است! اگر ساعت جلو باشد یا عقب باشد؛ چون ملائکه وقت جدید را دقیق می‌دانند ـ چنین فکری در نظرت پیدا شد، چرا پیدا شد؟ شمای گوینده چنین فکری در نظرت پیدا شد و این جمله را نگفتی، چرا نگفتی؟ چرا خیانت کردی و نگفتی؟ چرا آن چه را که گفتی، گزیده گفتی و انتخاب کردی؟ ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلْمَلَكُ﴾

رفقا چنان دقیق است! چنان دقیق است که مو، لای درزش نمی‌رود. با هیچ برنامهٔ کامپیوتری هم نمی‌شود خرابش کرد. پرونده‌ای است بسته شده و مهر [و موم شده! که] با ساطور و تیشه و دیلم و کلنگ هم نمی‌شود این پرونده را باز کرد، ابدا! چون مجرد است و عالم مجردات است. اینجا می‌شود پرونده‌ها را باز کرد، یك شبیخون زد و یك پرونده را از لای پرونده‌ها بیرون کشید و یا یك کاغذهایی درآورد و پرونده‌ها مختومه بشود و امثال ذلك. آنجا نه آقاجان! این حرف‌ها نیست! دقیق به حساب رسیدگی می‌کنند؛ این فکر الآن برای تو اینجا پیدا شد، آن حرف را آنجا زدی، آن تصور را اینجا کردی، آن کار را آنجا کردی.

معنای دقیق و لطیف آیه: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾

﴿وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلْمَلَكُ﴾ همه می‌آیند. بعد می‌گوییم که ﴿وَجَآءَ﴾؛ خدا چطور می‌آید؟ می‌گوییم: «جاءَ أمرُ رَبِّكَ» یعنی امر خدا آمد. نه آقاجان! خود خدا می‌آید، خود خدا حضور پیدا می‌کند. کافر و مومن، وجود خودِ خدا را در روز قیامت [احساس می‌کنند]. الآن ما احساس نمی‌کنیم، الآن می‌گوییم: در این سمت خدایی وجود ندارد، و همهٔ افراد هستند، رفقا هستند، دوستان هستند. کجای از این حجم را خدا گرفته؟ ولی این معنا در روز قیامت احساس می‌شود. آنچه که در این دنیا غافل بودیم و پنهان بود درحالی‌که ظاهر بود، آن پنهان و خفایِ خود را در روز قیامت از دست می‌دهد و ظهور پیدا می‌کند؛ انسان خدا را در کنار خودش احساس می‌کند، وجود خدا را در کنار خود می‌یابد. خدا خودش می‌گوید: ﴿وَ جَآءَ رَبُّكَ﴾ نه اینکه «جاءَ أمرُ رَبِّكَ». امر پروردگار یعنی چه؟

تفسیر نادرست لقاءالله به لقاء نعمت‌های پروردگار

یا مثل مطالبی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

﴿مَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ ٱللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ لَآتٍ﴾[1] «کسی‌که به‌دنبال لقاء پروردگار است، بداند که آن مدت سر خواهد رسید.»

افراد می‌گویند که خدا که قابل رؤیت نیست، خدا که قابل زیارت نیست، پس بنابراین ما اصلاً لقاءالله نداریم و دیدن خدا نداریم و همهٔ این مطالبی که دراویش و صوفی‌ها و عرفا و اینها می‌گویند، اصل ندارد. مقصود از لقاء پروردگار، لقاء نعمت‌های الهی است؛ برای کسی که می‌خواهد در بهشت، نعمت‌های الهی را ببیند و امثال ذلك. نه! همهٔ اینها غلط است. ﴿مَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ ٱللَّهِ﴾؛ «کسی که به‌دنبال لقاء خود خدا است» و آیهٔ قرآن با کسی شوخی ندارد. خدا

[1] سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۵.

می‌تواند بگوید: «مَن كانَ يَرجوا لِقاءَ نِعَمِ الله» ولی نگفته است. ﴿مَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ ٱللَّهِ﴾؛ [لقاء خود خدا [را مطرح کرده است.]

در این آیه می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ﴾؛ «حق خداست.» یعنی در عالم وجود حق عبارت است از پروردگار، واقع عبارت است از ذات پروردگار. ما حق نیستیم؛ زن حق نیست؛ شوهر حق نیست؛ فرزند حق نیست؛ پدر حق نیست؛ مادر حق نیست؛ شریك حق نیست؛ باغ حق نیست؛ عِقار حق نیست؛ منصب حق نیست؛ مال حق نیست؛ هیچ کدام از اینها حق نیست. آنچه که حق است: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ﴾؛ «حق فقط خداست.»

باطل چیست؟ خدا برای ما باطل را روشن می‌کند؛ ﴿وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ﴾؛ «هر چه غیر از خدا را بخوانی، آن باطل است.» هر چه غیر از خدا باشد! اگر به‌دنبال غیر خدا باشید، آن می‌شود باطل. اگر به‌دنبال غیر او بگردید، آن می‌شود باطل. اگر ذهن را به‌دنبال غیر او ببرید، آن می‌شود باطل. اگر توجه را به غیر او منصرف کنید، آن می‌شود باطل. يك ثانیه فرق است؛ عجیب است که انسان در يك ثانیه از حق به باطل می‌افتد و از باطل به حق می‌افتد. فکر می‌کند، درست فکر می‌کند، درست فکر می‌کند، يك‌مرتبه در يك ثانیه [مطلب تغییر می‌کند.]

يك وقت در خدمت مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ بودیم و ایشان صحبت می‌کردند. یکی از دوستان ما نسبت به مطالبی که ایشان می‌فرمودند راجع به يك جریانی که باید این کار را انجام بدهید و این کار را انجام بدهید و در این مسیر، این‌گونه حرکت کنید، درحال فکر بود. مطلب راجع به طبع کتاب‌هایشان بود و مطالبی که در ترتیب طبع کتاب‌ها بود. این شخص در چنین فکری بود، البته او این مسئله را بعد به من گفت. می‌گفت:

> من همین‌طور که داشتم فکر می‌کردم که این کارها را بکنیم، يك‌مرتبه به‌نظرم رسید برای تسهیل در این کار پیش فلان شخص برویم و يك واسطه‌ای قرار بدهیم. تا این مطلب خطور کرد، يك‌دفعه آقا فرمودند: «پیش هیچ کس هم نمی‌روید.»

ببینید در يك ثانیه، [یک فکر آمد و مسئله را تغییر داد!] یعنی پیگیری کردن و دنبال کردن و رفتن، باید برای خدا باشد، واسطه یعنی چه؟ آن کار را برایمان بکند یعنی چه؟ روابط را پیدا بکنیم یعنی چه؟ این کار جزو کارهایی نیست که دنبال روابط باشد. این مسائل مثل بقیهٔ چیزها نیست که انسان برای انجام آن به هر حیله و هر راهی دست بزند و اقدام بکند. این مسیر، این است. اگر از این راه درست شد، شد، وگرنه رابطه بی‌رابطه، مطلقا! تا صد سال دیگر این کتاب چاپ نشود، ابدا يك کلمه نباید گفته بشود. یعنی يك ثانیه! همین‌که آن فکر از آن مسیر به دنیا برگشت که مثلاً پیش فلان شخص برویم و او کار را جلو بیندازد؛ با این مخالف است. چون این طریق، حق هست. يك‌دفعه عقربه به این سمت می‌آید، وقتی عقربه به این سمت آمد، ولیّ خدا می‌فهمد و می‌گوید: «دست نگه دار، هیچ کجا نمی‌روید، شد شد، نشد نشد!»

﴿وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ﴾؛ «هر چه غیر از خدا باشد، باطل است.» ببینید! يك ثانیه! يك نیت! گرچه آن نیت همان‌طوری که عرض کردم در راستای سرقت و دزدی و رشوه نیست، ولی در راستای تحقیق و در راستای انجام همین امور الهی است. ولی امور الهی تا وقتی‌که خدا در آنها هست، باید به آنها پرداخت، همین‌که می‌خواهد فاصله بگیرد، دیگر آن امر، امر الهی نیست و می‌شود مثل سایر چیزهای دیگر؛ این کتاب می‌شود روزنامه، این کتاب می‌شود ژورنال، این کتاب می‌شود مجله، این تبلیغ می‌شود برای مسائل دنیا، این منبر می‌شود تریبون و فقط چهره‌اش عوض شده است. آن مسائل پشت تریبون است، این مطالب بالای منبر است؛ هیچ تفاوت نمی‌کند، یکی است.

﴿وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ﴾؛ «هر چه که غیر از خدا باشد، آن می‌شود باطل.» پس خدا می‌شود حق، ذات پروردگار می‌شود حق، نه راه او که حق عبارت شود از راه او؛ گرچه راه او هم حق است.

صراط مستقیم، صراط امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و بس

راجع به آیهٔ شریفه که ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾[1]؛ «خدایا ما را در صراط مستقیم هدایت کن.»

روایت داریم که فرمودند: صراط مستقیم چه صراطی است؟ امام علیه‌السّلام می‌فرماید: صِراطُ عَلِيٍّ حَقٌّ نُمسِكُهُ؛[2] «صراط علی صراط حق است و باید به این صراط تمسك کرد.» می‌فرماید که شأن نزول در این آیه، این فقره است. این معنا، معنای ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ است. ولی این صراط أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام کی حق است؟ وقتی که حقیقت أمیرالمؤمنین در این صراط لحاظ بشود نه‌اینکه اسماً بگوییم أمیرالمؤمنین و بعد هم در خلاف مسیر أمیرالمؤمنین به جنگ ولایت بیاییم و به جنگ عرفان و به جنگ توحید برخیزیم. این صراط، صراط شیطان و ابلیس است نه صراط أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام.

معنای تمسك به صراط مستقیم

صراط أمیرالمؤمنین علیه‌السلام صراط آقا سید احمد کربلایی است، صراط آقا سید حسن مسقطی است، صراط مرحوم قاضی است، صراط مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی است، صراط مرحوم شیخ محمد بهاری است، صراط مرحوم سید محمد سعید حبوبی است؛ صراط این بزرگان ـ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ـ است. اینها هستند که حقیقت أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام را دریافتند و در کارشان و در عملشان و در درسشان، وقتی که بسم الله را شروع می‌کنند، فقط أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام در ذهنشان است، تا وقتی‌که می‌گویند: «وَ السَّلامُ عَلَيكُم وَ رَحمةُ الله وَ بَرَكاتُه.» وقتی که نماز می‌خوانند، در نماز جماعتشان با یاد أمیرالمؤمنین نماز می‌خوانند و بعد با یاد او تمام می‌کنند.

این نماز با آن نمازی که یك ربع به آفتاب یا بیست دقیقه به آفتاب در صحن أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام انعقاد پیدا می‌کند، یکی است؟! آن‌وقت ما می‌گوییم: دنبال أمیرالمؤمنین و دنبال ابقاء حوزه هستیم. حوزه را نگه داریم! کدام حوزه؟! کدام حوزه؟! حوزه‌ای که سردمدارانش این‌گونه افراد باشند؟! این راه، راه أمیرالمؤمنین است یا راه أمیرالمؤمنین این است که نماز را در اول طلوع فجر بخوان، چه به جماعت چه به غیر جماعت؛ گور پدر افراد که به نماز جماعتت نیایند. گور پدر افراد که بخواهند بگویند که آقا صبر کن و فلان... این حرف‌ها یعنی چه؟! آقا! بعضی‌ها می‌خواهند به شما اقتدا کنند، غلط می‌کنند که اقتدا کنند! آقا و آقا نداریم، بلند شوید و بروید به این آقا اقتدا کنید. شما نماز اول وقت را ترك می‌کنید به‌خاطر اینکه بهانه بیاورید که یك عده می‌خواهند به ایشان اقتدا کنند، بیخود می‌کنید! یااینکه می‌گویند: «صبر کنید که مردم از خانه‌شان دربیایند»، بلکه مردم بخواهند که بعد از طلوع آفتاب

---

[1] سوره فاتحه (۱) آیه ۶.

[2] ***معاد شناسی***، ج ۸، ص ۱۱۱:

«مرحوم محدّث قمّی گفته است: تمام حروف مقطّعه از اوائل سوره‌های قرآن را جمع کرده‌اند و مکررات از آن را حذف کرده‌اند و بقیه را که با هم ترکیب نموده‌اند چنین درآمده است: "عَلِيٌّ صِراطٌ حَقٌّ نُمسِكُهُ." علیّ راه حقّ است که ما او را اتّخاذ می‌کنیم و می‌گیریم. و یا چنین در آمده است: "صِراطُ عَلِيٍّ حَقٌّ نُمسِكُهُ." راه علیّ حقّ است که ما آن را می‌گیریم و اتّخاذ می‌کنیم.»*

**مستدرك سفينه البحار*، ج ۶، ص ۲۶۷.

به نماز بپردازند.

وقتی که أمیرالمؤمنین خودش می‌آید و در اول طلوع فجر اذان می‌گوید و نماز می‌خواند، به چه حقی آن کسی که خود را دنباله روی علی علیه‌السّلام می‌داند باید نیم ساعت قبل از طلوع آفتاب نماز بخواند؟! برای چه؟! آن امامت جماعت در کمر بنده و امثال بنده بخواهد بخورد که بر خلاف مسیر أمیرالمؤمنین باشد! این چه امامت جماعتی است؟! ولی مرحوم قاضی چه می‌گوید؟ می‌گوید: «اول وقت نماز بخوان. مردم آمدند آمدند، نیامدند نیامدند.» خدا چه گفته است؟ خدا در اینجا چه گفته است؟ آیا گفته: صبر کن تا مؤمنین جمع شوند؟! آیا گفته: صبر کنید تا مأمومین حضور پیدا کنند ولو اینکه از نماز تأخیر بیافتد یا نه؟! خدا گفته: اول وقت بگو: «الله أکبر»، پشت سرت یك نفر هم می‌خواهد نباشد، نباشد، به جهنم! یك نفر هم می‌خواهد نباشد. کدام را أمیرالمؤمنین فرمود؟ أمیرالمؤمنین خودش برای نماز صبر می‌کرد تا همهٔ اهل کوفه در مسجد کوفه بیایند؟! این‌طوری بود؟! اگر بود بسیار خب، ما هم هستیم. یا نه، می‌آمد و اذان می‌گفت و می‌رفت دو رکعت نماز نافله می‌خواند و بعد می‌گفت: «الله أکبر.» یك نفر بود بود، اگر صد هزار نفر هم بود، ما نماز را می‌خوانیم. چرا ما بخواهیم دنبال مردم باشیم، چرا مردم نباید دنبال ما باشند! چه کسی گفته؟! «صبر کنید» یعنی چه؟! «صبر کنید» یعنی چه؟!

مرحوم آقا در زمان حیات خودشان به یك نفر فرمودند: «آقا! موقع نماز، باید دکّان را تعطیل کرد و باید به نماز برخواست.» درست یادم است که آن شخص در نزدیکی مسجد خرازی داشت. روز عید غدیر بود، مرحوم آقا برای نماز آمدند بااینکه تأکید کرده بودند که آقا شما امروز را از دست ندهید. برای نماز آمدند، و نماز ظهر را که خواندند، نماز عصر را هم خواندند. وقتی که من بیرون می‌آمدم، دیدم این شخص در وضوخانهٔ مسجد وضو می‌گیرد و در سرش می‌زند و می‌گفت: «ای داد بیداد! دیدی این دنیا، ما را امروز از نماز روز عید غدیر و نماز آقا محروم کرد.» بفرمایید! بفرمایید! این هم نتیجهٔ دنیا. حالا آقا بیاید به‌خاطر این شخص نیم ساعت نمازش را به‌تأخیر بیندازد تااینکه ایشان مشتری‌ها را جواب بدهد و پاسخگو باشد؟! این‌ها معنا ندارد.

﴿وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ﴾ یعنی این! یعنی موقع نماز که مشتری را راه می‌اندازی، باطل است؛ تمام شد و رفت! موقع ذکر که می‌خواهی به کار دیگری بپردازی باطل است، تمام شد! برای انجام این کار اگر غیر خدا را به‌خاطر مصالح در نظر گرفتی، غیر خدا می‌شود: ﴿يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ﴾؛ غیر از خدا را خواستن، او باطل است! تمام شد و رفت!

و صحبت در این است که باطل نمی‌ماند. دلیلش این است که می‌آییم و در سرمان میزنیم ای داد بی‌داد! سر اینکه حالا هزار تومان در آن روز گیرمان آمد. بله! واقعاً چقدر انسان باید بدبخت و بیچاره باشد که این حقایق را به این مفت و مجانی در اختیار انسان قرار دادند، انسان رها کند و بیاید به مسائل دیگر بپردازد. همین‌طوری راحت در اختیار ما قرار داده‌اند که حق این است و باطل این است.

بنابراین آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ﴾؛ «حق عبارت است از خدا» ﴿وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ﴾؛ «هر چه که غیر از خداست، می‌شود باطل. انسان هر چه که غیر از خدا بخواهد و هر چه که غیر از خدا طلب کند، می‌شود باطل.» این معنا، معنای حق و معنای باطل به‌صورت خیلی مختصر و فشرده بود.

إن‌شاءالله در جلسهٔ آینده کیفیت تطبیق خدا و رضای الهی در افعال و کردار و کیفیت اجتناب از باطل که باطل به چه صورت‌هایی در می‌آید [را، توضیح خواهیم داد.]

تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿وَ قَدِمنا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِن عَمَلٍ فَجَعَلناه هَبَاءً مَّنثُورًا﴾

واقعاً آیهٔ شریفه عجیب است، و به خوبی این معنا را روشن می‌کند. در یك آیه می‌فرماید:

﴿وَقَدِمْنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَٰهُ هَبَآءً مَّنثُورًا﴾؛[1] «هر عملی را که اینها در این دنیا انجام دادند ما همه را در این عالم قیامت عرضه می‌داریم، همه را نشان می‌دهیم، حالا که آوردیم نشان دادیم.»

﴿فَجَعَلْنَٰهُ هَبَآءً مَّنثُورًا﴾؛ «تمام اینها را مانند پنبهٔ زده شده در هوا پخش می‌کنیم و ازبین می‌بریم و اثری از اینها را در روز قیامت برای اینها باقی نمی‌گذاریم.»

تمام کارهایی که اینها در این دنیا انجام دادند را ازبین می‌بریم. آیه راجع به مجرمین است! این آیه همان‌طوری که بزرگان می‌فرمودند: «واقعاً از آن آیاتی است که بندبند انسان را جدا می‌کند.» معنای ﴿وَقَدِمْنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَٰهُ هَبَآءً مَّنثُورًا﴾ چیست؟ یعنی آن اموالی را که ما در این دنیا سرقت کردیم، اینها را در روز قیامت می‌آوریم؟! خب این اصلاً جای برای عرضه نیست. آن دروغ‌هایی را که ما در این دنیا گفتیم، آنها را می‌آوریم؟! آیا قمار که در این دنیا کردیم، آن قمار را می‌آوریم؟! نعوذبالله! گناهان و محرماتی را که در این دنیا مرتکب شدیم، آنها را می‌آوریم؟ این است معنا؟! اینکه ﴿هَبَآءً مَّنثُورًا﴾ ندارد، اینکه از اول حسابش پاك است.

این آیه چه را می‌خواهد بفرماید؟ این آیه می‌خواهد به ما هشدار بدهد کارهایی را که تو در این دنیا خیر می‌پنداشتی و صورت ظاهرِ مُوجّه دارد و عملی است که به‌حسب ظاهر در میزان عمل می‌تواند قرار بگیرد، ما اینها را در روز قیامت می‌آوریم و پنبه‌اش را چنان می‌زنیم که اثری از آن عمل باقی نماند. چرا باقی نماند؟ چون باطل بوده است. ظاهرش مُوجّه است، ظاهرش نماز است، ولی در روز قیامت پنبهٔ این نماز را می‌زنیم، ﴿هَبَآءً مَّنثُورًا﴾ می‌کنیم. ظاهرش تبلیغ دین بوده است، ولی در روز قیامت این تبلیغ را تبلیغ شیطان قلمداد می‌کنیم. ظاهر این عمل برای خدا بوده است، این عمل برای خدمت به مردم بوده است، برای صحت و سلامتی مردم بوده است، برای رفاه و آسایش مردم بوده است، ولی آن عمل را در روز قیامت می‌آوریم و باطن آن عمل را نشانت می‌دهیم و وقتی دیدی؛ ﴿هَبَآءً مَّنثُورًا﴾ می‌کنیم. انسان تك و تنها می‌ماند و دیگر هیچ برای او نمی‌ماند. من در این دنیا این‌قدر زحمت کشیدم، این‌قدر به مردم خدمت کردم، این‌قدر معالجه کردم، این‌قدر تبلیغ کردم، در همهٔ فنون، این کار را کردم، این مسئله را انجام دادم، اما وقتی که در آن دنیا می‌رود، می‌بیند هیچ خبری نیست.

﴿وَٱلْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ ٱلْحَقُّ﴾؛[2] «وزن و میزان در روز قیامت بر حق است!» یعنی چه؟ به انضمام آن آیهٔ دیگر که می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ﴾ مشخص می‌شود در میزان ما، آن عملی حق است که آن عمل، خدا باشد. آن عملی در میزان مورد نظر است که در آن عمل، خدا قرار بگیرد.

حالا از رفقا یك سوال می‌کنم: آیا آدم عاقل می‌آید در این دنیا خودش را خسته کند، خودش را گرفتار کند، پدر خودش را در بیاورد، آن دنیا هم همهٔ کارهایش ﴿هَبَآءً مَّنثُورًا﴾ بشود؟! این کار را که نمی‌کند. پس یا انسان اصلاً کاری نکند که لاأقلّ آنجا ﴿هَبَآءً مَّنثُورًا﴾ نگویند، یا اگر انسان می‌خواهد کاری

---

[1] سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۳.

[2] . سوره اعراف (۷) آیه ۸.

را انجام بدهد، درست انجام بدهد. يك‌خرده در اطرافش در حين عمل فكر كند، به قول آقايان: «مرتّب خودش را تست كند، مرتّب خودش را محك بزند.» در وقتی كه صحبت می‌كند، در وقتی كه با مريض‌ها برخورد می‌كند، در وقتی كه در يك سازمانی و اداره‌ای با افرادش برخورد می‌كند، در وقتی كه در محيط خانواده با افراد خانواده برخورد می‌كند، در وقتی كه با كارهای خودش برخورد می‌كند، دائماً نبايد از آن نقاط مخفی كه در درون ما قرار دارد و از همان نقاط بر نيات و افكار و ضمائر ما ضربه وارد می‌شود، غافل باشد. دائماً در مقام تغيير و تحول و محك زدن باشد.

ديگر وقت گذشته است و به نظر می‌رسد شايد امروز قدری مطلب با روزهای ديگر تفاوت داشت. و إن‌شاءالله تتمهٔ مسئله راجع به كيفيت شناخت حق و كيفيت شناخت باطل و اينكه چگونه امام صادق عليه‌السّلام می‌فرمايند: **«انسان نبايد ايام خود را به بطالت بگذراند»** و دستور اولياى الهی برای اين مطلب چيست، برای فرصت ديگر باشد.

اللهمّ صل على محمّد و آل محمّد